



تیمورتاش

## تیمورتاش (سردار معظم)

( قسمت دوم )

از یادداشت‌های قاسم غنی

دیگر از نواقص و ضعف‌های تیمورتاش اعتیاد شدید بود بالکل، بعد افراط مشروب می‌خورد. دیگر آنکه قمارباز قهاری بود. تیمور دنیا و زندگی راقماری بیش نمیدانست. زن، جامعه، مال، فرزند، زمین، آسمان، شغل، حیثیت، همه برایش قمار بود. قمارهای کلان و طولانی او معروف است. حالا این مرد در مواقع گرفتاری زیاد حوصله‌گریبی لازم داشت، این بود که در اواخر خیلی عصبانی میشد. دیگر از معایب اجتماعی او این بود که فوق‌العاده عجول بود. در هیچ‌کاری مقتضیات زمان و مکان و ظروف و احوال را در نظر نمی‌گرفت و بالفطره مستبد و خودخواه بود. اطمینانی بیش از لزوم بخود داشت. مفرور شده بود. خلاصه آنکه تیمورتاش مخلوط غریبی بود از صفات گوناگون و طبایعی متضاد. البته تیمور در حرکت اجتماعی ایران و تحول و تجدید ایرانیان معاصر عامل مهمی بشمار میرفت که دشمنان او هم نمیتوانند انکار کنند. دیگر از عیب‌های تیمور که سبب زحمت فراوان او شد و او را بدبخت کرد محاط شدن بیکدسته مردمان دانی بود. تیمور در انتخاب دوست محرم بسیار بدسلیفه بود و در نگاهداری رفیق که معروف برفاقت با او میشد تعصبی داشت و هر چه به او نصیحت میکردند بدتر و سخت‌تر میشد. با اصطلاح یک‌نوع رفیق‌بازی باباشملی و رویه‌دانش مشهدها را داشت. رفقای نزدیک او عبارت بودند از محمد هاشم میرزا افسر، آقا رضا رئیس‌التجار مهدوی که آیتسی بسود از شقاوت و شرارت، دیبا (برادر حشمت‌الدوله)، معززالدوله نوی شوهر بلبل خانم و امثال آنها. البته دوستان دیگری هم داشت ولی برای شخصی که در درجه اول از معروفیت بود مردم دوستان خوب او را نمیدیدند. این بدها معروف او واقع میشدند. دلقک و مسخره و بیچاره خانم باز و قمارباز و حقه‌باز و مردمان متجاهر بفسق و لامذهبی زیاد مورد علاقه او واقع میشدند. همه چیز را میفهمید و خوب تشخیص میداد، ولی فطرتاً این بود. مثلاً مسعود ثابتی از نزدیکان او میشد، برای اینکه فاطمه (پرنس فاطمه دختر) که پدرش از اهالی غازان روسیه و مادرش روشن بود و وقتی زن مرحوم میرزا مهدی خان علاء السلطنه شده و لقب پرنسی را از او با اسم خود ملحق ساخته بود) در سوئیس با مسعود ثابتی آشنا شد و زن او شد و بایران آمد تیمور بخاطر او مسعود ثابتی را از بجنورد وکیل مجلس ساخت. فاطمه از ایران رفت و با مسعود متارکه کرد و الا شاید مسعود در پرتو دلفریبی فاطمه که زن سحاری بود بمقامات بالاتر می‌رسید.

تیمورتاش در کارها بسیار مسلط شد. دولت و رئیس‌الوزراء و مجلس همه مطیع او امر او بود. انتخابات کاملاً بمیل و اراده او بود، سیاست خارجی در واقع کلاً و جزاً بدست او بود، انتخاب سفیر و وزیر و والی و حاکم بدون اراده او انجام نمیشد. البته این موفقیت‌ها خواهی نخواهی غرور و غفلت ایجاد میکند. غرور و غفلت با هوش‌ترین اشخاص را کور و کرمیسازد و کار بجائی میرسد که همان آدم

باهوش مرتکب اعمال خارج از حزم و احتیاطی میشود که هیچ آدم پلید و کودنی مرتکب نمیشود. تیمورتاش مثال خوبی برای این موضوع بود از آنطرف روسها بدشان نمی‌آمد بلکه بتوانند اوضاع ایران را متحول سازند و پهلوی را از میان بردارند. قدر مسلم این است که تیمور با انگلیزها بدشد بطوریکه در مسافرت اخیر اروپا انگلیزها با او بخشونت رفتار کردند و او را تهدید کردند. دختر مرحوم تیمور - تاش مشاجرات علنی و زننده پدر خود را با جان کدم رئیس نطف جنوب و سایرین برای من نقل کرده است. انگلیزها که در پشت هم اندازی و خدعه و مکر و هزاران نیزنگ ورزیده و پخته‌اند از راه‌های مختلف قیام بر تدلیل او کردند و بسبب خیلی پخته‌ئی شروع کردند، مثلاً "روزنامه ای در بخارست رومانی مقاله‌ئی در عظمت رضاشاه نوشت که از ایران جدید زیاد صحبت کرد به این مضامین که ایران تحت قیادت مرد توانائی چون رضاشاه بسرعت پا بجاده ترفی نهاده و در هر قسمت بیش می‌رود. این طفل یک شبه ره یکساله می‌رود. رضاشاه توانا و قادر و محیط است. تنها چیزی که مایه نگرانی است که رضاشاه سنش زیاد است و آینده طولانی ندارد و پسرش هم که ولیعهد او است طفل است و سالها وقت می‌خواهد تا بهار آید و پخته و ورزیده شود. چیزی که مایه خوشوقتی است این است که مردی چون تیمورتاش که جان وفوه محرکه این نهضت است مرد جوان قوی‌البنیه توانائی است و اگر رضاشاه بمیرد ملت ایران این امید را دارد که رشته اصلاحاتش گسیخته نشود و تحت پهلوانی و راهنمایی تیمورتاش ادامه بیاید تا پسرش بسن کمال برسد، و این قبیل مضامین، در پایتخت‌های اروپا که تیمور مسافرت میکرد موجبات تجلیل او را فراهم آوردند و آن تجلیل‌ها را زیاد شهرت دادند و همه جا از عظمت و بزرگواری تیمور چیزی‌ها و دار کردند بنویسند، البته در پس پرده و با حزم و احتیاط لازم. از طرف دیگر خود آنها بواسطه خشونت رفتار و نپذیرفتن او از طرفی خود او را وادار کردند که بیشتر بروسها متمایل شود. روسها طبعاً با او اقبال کنند و بهتر و بیشتر از او در مسکو پذیرائی نمایند و البته مثل آفتاب روشن بود که این مقدمات تأثیر بسیار بدی در مزاج رضا شاه محتاط مدبر ظنمین خواهد داشت و اثر خود را خواهد بخشید. انگلیزها پسیکولوژی افراد و جماعات را بهتر از هر قومسی تحت نظر میگیرند و میفهمند و اضافه برفهمیدن ماشین اداری آنها طوری منظم است که نقشه‌های خود را بدون سرو صدا و بطور دقت میتوانند بکار بیندند. نتیجه را گرفتند. روسها به تیمور گرویدند و او را پذیرائی زیاد کردند. موجبات جلب تیمور هم در دست بود. روسی خوب میدانست. بهترین سالهای جوانی او در روسیه صرف شده بود. زن‌بار و عیاش بود. در خلال همه این احوال دائره اطلاعات و جاسوسی انگلستان جزئی و کلی قضاها را مستقیم و غیر مستقیم با اطلاع رضاشاه رسانید و بدست زن صاحب جمالی کیف محتوی مکاتیب تیمور را دزدیدند و از روسیه خارج کردند.

در نظر رضاشاه همیشه کاه کوه جلوه میکرد. رضاشاه بر مطامع تیمور واقف بود و سلسله‌ای راکه خود تأسیس کرده بود بهم داشت متزلزل گردد. اشخاصی را خطرناک می‌شمرد و حدس او دور نبود. همه بجا بود. میدانست بالطبع مخالفین او چه زمره اشخاصی باید باشند و هستند. خصوصیات اخلاقی هر یک از آنها را میدانست. تیمور چون بایران برگشت زمینه کارش نزد رضاشاه خراب بود. در داخله مملکت هم تیمورتاش چند رقم مخالف داشت. یکدسته حسود داشت که برای صاحبان مقام

مخصوصاً در مشرق زمین طبیعی است. یکدسته متعصب و مذهبی او را لامذهب و متجاهر بفسق و مخرب دینانت می‌شمردند و کینه‌آورا دردل داشتند و مؤسس‌همه تجددها او را می‌شمردند. یک عده مردم سرزن و ناموس با او بد بودند. یک عده مردم محروم و رانده از همه‌جا تیمور را عامل تأخر خود می‌شمردند. دوستان تیمورتاش و نزدیکان از قدرت تیمور سوءاستفاده نموده دشمن و بدخواه برای او می‌تراشیدند. بکعده از نظر سیاست و اصول با او بد بودند. یکدسته عمال سیاست خارجی در خرابی او میکوشیدند و از همه بالاتر سوءظن رضاشاه بود که تیمور را مرد فعال مقام دوست‌دارای مطامع میدانست و با طبع مستبد مؤسس سلسله نمیتوانست وفق بدهد. همه این عوامل دست بدست هم داد. تیمور چون از اروپا برگشت خود زمینه را وازگون یافت. رضاشاه مرد پخته، متحمل، مدبر و دوراندیش عجیبی بود. شنیدم در طی صحبت‌های از روسیه بطور خیلی ساده و باظواهر استعلام و استطلاع از تیمور می‌پرسد که فشون و قوای روسیه چطور است. او جوابهایی میدهد. خیلی ساده میگوید وزیر جنگ آنها کیست. میگوید وروشلوف. از خصوصیات او می‌پرسد و از جمله می‌پرسد به تفصیل او را دیده‌ای. تیمور عرض میکند بلی. در مجالس پذیرائی که سایر وزرا بودند او را دیده و هم سخن شده است. در حالیکه رضاشاه بوسیله عمال بریطانیائی حیر داشت که تیمور با ورشلوف بطور خصوصی هم ملاقات کرده است. خلاصه تیمور بخود آمد و شاید بهدار شد. ولی حیث‌لایتنف‌الندم، کار از کار گذشته بود. طولی نکشید که بواسطه کسالت مزاج مرخصی طلبید و چند هفته در گیلان استراحت کرد و دوباره بتهران آمد. همینکه کار او از سر منبع عیب کرد دشمنان او هر کدام از راهی اقدام برخرابی کردند. بدترین این دشمنان محمد حسین خان آبرم رئیس نظمیه مقتدر وقت بود، و نظمیه در آن ایام حاکم بر همه چیز و همه کس و همه وضع بود. بالاخره روز پنجشنبه‌ای ظهر که تیمور کارش را تمام کرد و به خانه خود رفت حکم او از وزارت دربار به او ابلاغ شد و خانه‌نشین گردید.

ایران‌خانم دختر مرحوم تیمورتاش در سال ۱۳۲۱ هجری شمسی در تهران برای من حکایت کرد که دو سه روز قبل از عزلش بمناسبت سال تولد من، شب خانواده مرحوم ناصرالملک یعنی خانواده شوهرم حسین علی فراگزلورا که عبارت بودند از خانم مرحوم ناصرالملک و آقای علاء و خانمش دختر مرحوم ناصرالملک و مرحوم داور و خانمش و مرحوم سردار اسعد بختیاری و خانمش را دعوت کرد بشام و من تازه از اروپا با شوهرم برگشته بودم. میگفت مرحوم داور وقتی وارد شد پدرم هنوز از دربار نیامده بود مرحوم داور بی‌مناک بنظر میرسید. بمحض وصول، بدربار تلفون کرد که آقای وزیر دربار کجا هستند؟ گفتند حضور شاه شرفیاب است. قدری بعد باز تلفون کرد. در این بین گفتند که تیمور - تاش از دربار بیرون رفته است. طولی نکشید که تیمورتاش با وجناتی برآشفته وارد شد و از حضار معذرت خواست که دیر رسیده‌ام. گفت من چند دقیقه با داور کار دارم و داور را برد باطاق دفتر خود، چندی با هم بودند و آمدند. سرمیز عمومی شام خوردیم و شب را بیابان رساندیم. مهمان‌ها رفتند. پدرم به شوهرم گفت من میخواهم قدری با ایران صحبت کنم، آخر شب اگر بخواهد در اینجا بخواهد که بسیار خوب و اگر بخواهد نزد شما بیاید او را خودم می‌آورم. خلاصه من ماندم و پدرم مرا باطاق خود برد و گفت دختر جان کار من دیگر تمام شده و به‌ین بست رسیده است و مهمان چندروزی بیشتر

نخواهم بود. گفتم چطور؟ گفت بلی چندی است که هر روز افاق مناسبات من پاشاه تیره تر میشود. امشب پیش آمدی شد که حدس میزنم دیگر خیلی نزدیک با آخر پرده تراز دی باشم حکایت کرد که مقارن غروب داور حضور شاه شرفیاب بود. بعد از شرفیابی باطاق من آمد و در دفتر وزارت دربار با هم مشغول صحبت بودیم. داور خواست برود گفتم همان با هم میرویم و اتومبیل می فرستیم خانم شما علیحده بیاید. داور قبول کرد. در این بین درب اطاق باز شد و ناگهان و بی خبر رضا شاه وارد اطاق من شد. ما حرکت کرده بپا خاستیم. گفت چه میکنید؟ گفتم قربان امشب شب تولد دخترم است. داور و خانمش و سردار اسعد و خانواده دامادم را بشامی دعوت کرده ام و داور اینجا ماند با هم برویم. گفت بسیار خوب. من کاری هم با شما دارم. مرحوم داور تعظیمی کرد و از اطاق خارج شد و رفت. چون من پاشاه تنها ماندم شاه نزدیک من آمد و قریب باین مضامین با من صحبت کرد که تیمور تو همه چیز من هستی، تو بهترین مساعد و یاور منی. نه فقط کارهای مملکتی همه بزحمت و همت تو اداره میشود بلکه کارهای شخصی من و زندگی درباری من همه بدست تو میچرخد. من فکر میکنم اگر تو نبودی چه میکردم. من دلم میخواهد تو همیشه نسبت بمن با وفا باقی بمانی و آنگاه دو دست مراد در دست خود گذاشته گفت تیمور بمن قول وفا بده، عهد کن که همیشه با من با وفا و صمیمی باشی. تیمور عرائض مناسبی در جواب میکند. حاصل کلام ما حاصل صحبت بدان فرار بود که ذکر شد. ایران خانم گفت باباجان این حرفها که نباید اسباب نگرانی باشد. بعکس بوی خوشی از آن میآید. گفت نه دخترم، تو نمیدانی همین اظهارات امشب او دلیل بر این است که گرفتاری من نزدیک است. گفتم چطور گفت او میدانند که من نگرانم و میخواهد مرا آرام کند. غافل سازد تا ساعت مقدر من برسد. امشب همبیکه میفهمد داور نزد من آمده یعنی در دربار باطاق من آمده مثلاً حدس میزند که مبادا من در عالم پاهی که پیدا کرده ام با او مشورت نموده چاره نئی بجویم و مبادا دست بکاری بزنم که مشکلی برای او ایجاد کنیم. این است که مقتضی دانست همین امشب مرا راحت نماید و اطمینان بدهد. ولی من بطور قطع معتقدم که عنقریب مرا بیچاره خواهد ساخت. و حدس تیمور هم درست بود. ظهر پنجشنبه همان هفته او را معزول ساخت. مرحوم سردار اسعد بختیاری صبح پنجشنبه برای شکار به بیرون شهر میروند و عصر جمعه بر میگردد و از همه جایی خبر است. در تهران با او میگویند تیمورتاش معزول شد. فوری به خانه تیمور میروند و از او دیدنی بعمل میآورد. صبح شنبه که حضور شاه شرفیاب میشود شاه می پرسد اسعد چه خبر است. عرض میکند دو روزه بشکار رفته بودم در مراجعت تیمورتاش را دیدم و در ضمن میگویند تیمورتاش نوکر فهمیده و صدیق است. خوب بودا علی حضرت اورا بخدمتی میگماشتند و بسفارتی ما مور میفرمودند. شاه با کمال خونسردی میگوید تیمور برای کارهای مهم ترقابل است. باید کارهای مهمتر را مراجعه شود. خلاصه دوسه روز بعد در منزل او ما مورین تا مهینات گماشتند که چه اشخاصی بدیدن او میرفتند و احدی نمیدانست چه پیش خواهد آمد. من در آن اوقات در مشهد بودم. مرحوم محمد ولیخان اسدی در آن ایام مریض بود و کبدش بدکار میکرد. ضمناً "نوبه خفیفی داشت. صبح یکشنبه بود عیادت اسدی رفتم. فوق العاده نگران بود و گفت سلمان اسدی پسرش تلگراف کرده که راجع بفلان تلگراف و فلان کار حضرت اشرف بکارها رسیدگی نمیفرمایند. اسدی سخت برآشفته بود و بر خود

میترسید. زیرا از نزدیکان تیمورتاش بود و میترسید که نزدیکان او هم بآتش او بسوزند.

دوسیه دزدی و سوء استفاده برای تیمورتاش پیش آمد. در آنوقت لیندن بلات آلمانی رئیس بانک ملی جدید التاءسیس مورد تعقیب بود. تیمور متهم شد در معامله ای بوسیله حاج امین التجار اصفهانی استفاده برده در تسعیر ریال به بوند فوایدی برده است. دوسیه اش بعدلبه افتاد. محمد سروری مستنطق او شد. بعد شیخ عبدالعلی لطفی قاضی گردید. تیمورتاش مفسر شناخته شد و بجرم اختلاس و سوء استفاده محکوم به سه سال حبس شد. در آن موقع مسئله نعت هم مطرح بود یعنی رضاشاه قرارداد کمپانی را لغو کرد و موضوع بجامه ملل ژنو محول گردید. مرحوم داور وزیر عدلیه وقت برای دفاع از حقوق ایران بژنو رفت و آن مرحوم این غیبت را فوز عظیمی شمرد. زیرا او معروف بدوستی تیمورتاش بود و اخلاقاً و وجداناً وزارت عدلیه او در آن موقع مایه نگرانی خاطرش بود. هم در انتظار عجیب بنظر میآمد که او یعنی قضاة تحت حکم او رفیق او را محاکمه کنند هم رضاشاه مرحوم باهمان چشم سوءظن مینگریست. داور سخت پریشان حال بود و در ژنو کار خود را انجام داد و با آنکه خود او بیکی از دوستانش گفته بود که مصمم شدم از اروپا بایران بر نگردم ولی ضعف طبیعی که علاقه بسدو طفل صغیرم در من ایجاد کرده بود خواهی نخواهی مرا بایران برگرداند. خلاصه داور که برگشت تقریباً عمل محاکمه تیمور رو باختتام بود. تیمور در قصر که محبس مهم تهران است زندانی شد. زن ارمنی اش طلاق گرفت، زندگی اش مختل شد. دامادش حسینعلی قراگزلو با دخترش بنای بد رفتاری را گذاشت و عریضه ای بشاه نوشت که خانواده من سالها نوکر صادق دولت ایران بوده است و بشرافت زندگی کرده است تیمورتاش بزور دخترش را به عقد ازدواج من در آورد و قباله سنگینی هم تحمیل کرد (۵۲ هزار تومان). برای اینکه این ننگ از دامان خانواده من پاک شود میخواهم او را طلاق بدهم. رضاشاه فوق العاده عصبانی میشود و فحش زیاد میدهد و وزیر عدلیه وقت محسن صدر را میطلبد و باو میگوید که باین پدر سوخته بگوئید شما ها تمام شهر را واسطه کردید که آن دخترت نصیب شما شود. حالا که گرفتار شده این نا جوانمردی را میکشد. بهر حال حقوق دختر را از او بخواهید. اگر هم نتوانند باهم زندگی کنند کاملاً مطابق قانون (و حق) با آنها رفتار شود. رضا شاه جنبه جوانمردی داشت. باضافه قضایا را با هم مخلوط نمیکرد و ظرفیت و اخلاق همه را میشناخت. بهر حال محسن صدر (صدرالاشرف) وزیر عدلیه وقت را طلبید و او کار آنها را خاتمه داد و ده هزار تومان از قبالة او را دادند و ایران خانم را طلاق دادند. ....

ایران خانم وقتی در تهران برای من نفل میکرد میگفت وقتی حسینعلی مرا خواستگاری کرد و بعد از چندی که پدرم موافقت کرد و بنا شد مرا بعقد ازدواج او در آورد بمن گفت دختر جان، آنچه در ظاهر امر مایه خوشبختی دختر جوانی باید باشد در حسینعلی جمع است. جوان است، زیبا و خوش اندام است، پسر والا حضرت ناصر الملک است. دیپلم اونیورسیتة آکسفورد (یاکامبریج) در دست دارد. ثروتمند هم هست. اینها است مدار انتخاب مردم. البته خوشبختی و سعادت و شقاوت اشخاص مؤسس بر مبنای دیگر است واحدی انجام رانمیداند. من ظاهراً در انتخاب شوهر قصوری نکرده ام. دیگر نا خدا چه خواهد. امیدوارم خوش باشید و دختر و داماد را بانگلستان فرستاد. ولی همین

ازدواج با این همه ظواهر فریبنده یکی از شوم‌ترین ازدواج‌ها شد. ایران اولادی هم از او نداشت و هیچ وقت راضی نبود و آن مرد نتوانست جواب انتظارات او را از زندگی بدهد. بالاخره باین شکل فاجعه‌ای منجر بفصل شد. ایران دختری است بسیار باهوش، سریع‌الانتقال، متفلس، آزادمنش، خیر، خوش‌قلب، باصفا، باوفا، اهل صحبت، خوش‌محضر، مؤدب، ادیب و فاضل. اطلاعات وسیعی از ادب فارسی و فرانسوی و انگلیزی دارد. خوب چیز مینویسد، خوب حرف میزند، و فطرتاً سخی و بذال است. همه چیز را برای امتیاز دارد ولی خوشخت نشد.

بهرحال تیمور سخت‌ترین زندگانی‌ها را در محبس گذرانید. واقعا "درس عبرتی بود. یکدفعه از تخت به تخته درآمد و از اوج عزت بحضیض ذلت رسید. از هرکس و ناکسی سوء رفتار دید. دختر زیبا و قشنگش ایران با هزار تدبیر اگر موفق میشد پدر خود را در محبس چند دقیقه با حضور ما موریس نائینات و پلیس ببیند باید تن بهر مدلتی در دهد و از میان آن همه مردم پست و اجاسر و اوپاش بگذرد و هر نگاه پلیدی را تحمل کند. بچه‌هاش که از اروپا آمدند یکدفعه منوچهر موفق شد پدر را از پشت پنجره آهنین چند دقیقه ببیند و اشکی با هم رد و بدل کنند. زنش سرور السلطنه یکدفعه بمحبس رفت. تیمور دست او را بوسید و گفت از تو حلیت می‌طلبم زیرا اعتراف می‌کنم که شوهر خوبی برای تو نبودم. هر روز انتظار خطر را داشت. بالاخره در محبس با کمال مذلت جان سپرد. با بطوریکه شیاع کامل دارد با اینزکسیون مسموم شد و بعد خفه‌اش کردند. بهر حال روزی تلفون کردند که تیمور مرده است و مرده‌اش در فلان غسل‌خانه است. کسانش رفتند و مرده‌او را در امامزاده عبدالله بطور امانت دفن کردند و چند سال بعد پسرش مهربور در پهلوی پدر دفن شد و یکسال بعد از مرگ فرزند بالاخره پدر و پسر را در محل ثابتی دفن کردند. من در دفن آنها حضور داشتم. از مرحوم تیمور تا ش تقریباً چیزی باقی نمانده بود جز چند تکه استخوانهای شکسته و پوسیده و از پسرش قطعه استخوان محفوظ تر.

بعد از مرگ او زن و بچه‌ها و دختر همه بخراسان تبعید شدند و چندی بعد بسعایت سرهنگ نوائی رئیس نظمیة همه آنها را بجنگل در حدود تربت جام تبعید کردند. مدتی در شوره‌زارها بودند.

### مشترک گرامی

خواهش دوستانه ما آن است که وجه اشتراک را به حساب شماره ۱۷۹۵  
بانک ملی ایران شعبه باغ فردوس تجریش حواله کنید و قبض حواله را برای  
ما بفرستید.